

نمی‌دانم‌های خود:

در برنامه‌ی ۹۰۲ آقای شهبازی فرمودند که اقرار به نقص یعنی آینه.

از بزرگترین افتخاراتی که نصیبم شد، همین بود که کسانی در این زندگی خاکی آگاهم کردند که «نمی‌دانم»!

یکبار به طور واقعی گفتم نمی‌دانم. آنهم موقعی بود که آقای شهبازی فرمودند که آیاتِ قرآن را چون مولانا آورده ما هم باید بخوانیم. منی که فاصله‌ام با دین و قرآن و کلاً معنویات، فاصله‌ی مغرب تا مشرق بود، یکمهمو گفتم: چشم.

خدا امتحاناتش را شروع کرد. پشت سر هم تجدیدی پشت تجدیدی. ولی باز قوی‌تر پا می‌شدم. می‌گفتم: می‌کشم این غم را؛ تا قیامت می‌کشم، ای دوست.

آقای شهبازی، شما درس قرآن ندادید، ولی من از آموزش‌های شما از قرآن درس گرفتم. جواب‌هایی گرفتم که سوالاتش را نمی‌دانستم. نرم شدم. رها شدم از ستیزه با بزرگان و خدا و هرچه که به دین و خدا و کلاً معنویت راه داشت. مواردِ بسیار زیادی را می‌توانم نام ببرم، ولی مهمترین‌اش آشتی با مفاهیم دینی و عرفانی و معنوی بود که بسیار و بسیار کمکم کرد.

همه‌ی این حرفهایی که اینجا می‌زنم برای این است که بگویم من نمی‌خواهم فراموش کنم که:

ناسپاسی و فراموشی تو

یاد نآورد آن عسل‌نوشی تو

لاجرم آن راه بر تو بسته شد

چون دل اهل دل از تو خسته شد

زودشان در یاب و استغفار کن

همچو ابری گریه‌های زار کن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۰ تا ۳۱۲

یادمه ۳ صبح از دانشگاه به سمتِ خانه می‌آمدم و مسیر نیم ساعته‌ی دانشگاه تا خانه را پیاده در سرمای ۲۰ درجه زیر صفر، تا ساق در برف، می‌رفتم و زار زار همچو ابر می‌گریستم. حقا که:

از دل و از دیده‌ات بس خون رُود
تا ز تو این مُعجبی بیرون رود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹-

فراموش نمی‌کنم که چه جورها که کشیدم، شاید بویی از عشق را بشنوم.

بعد از تقریباً ۳ سال، به خود شدم که بازگردم و خودم را مرور کنم. متنی که آن زمان با درس‌گیری از خانم‌ها بهار و زهرا سلامتی‌عزیز، و پهلوانی و شجاعت این شیرزنان، نوشتم را بازگو می‌کنم.

هم هویت شدگی‌هایم را به قلم در میاورم:

۱. نیما نیاز به توجه و خودنمایی دارد.
۲. نیما مریضِ روانی است و از اینکه خود را معشوق دیگران کند، لذت می‌برد.
۳. نیما از توهّم زدن و خود را اسیر فکر کردن و در هیپروت رفتن لذت می‌برد.
۴. نیما بسیار ترسو است.
۵. نیما با جنس مخالف و سکس هم‌هویت است.
۶. نیما دانای کل است و دائم بلند می‌شود و صلاح خود را می‌داند.
۷. نیما با خارج از کشور بودن هم‌هویت است و از دست دادن موقعیت کنونی‌اش هراس دارد.
۸. نیما پلید است و چیزهای خوب را برای دیگران نمی‌خواهد.
۹. نیما قدرشناس است.
۱۰. نیما خسیس و تنگ‌نظر است.
۱۱. نیما متوقع است.
۱۲. نیما زرنگ است.
۱۳. نیما چشم‌چران است.
۱۴. نیما دروغگو است.
۱۵. نیما از وقوع اتفاقات بد برای دیگران خوشحال می‌شود.
۱۶. نیما نژادپرست است.
۱۷. نیما از خود بزرگ‌بینی لذت می‌برد.

۱۸. نیما حسود است.
۱۹. نیما مظلوم نمای دورو است.
۲۰. نیما لاف زن راه حضور است.
۲۱. نیما فلسفی منطقی مستهان است.
۲۲. نیما عیب‌بین است.
۲۳. نیما خود کوچک‌بین ضعیف است.
۲۴. نیما خود را با دیگران مقایسه می‌کند.
۲۵. نیما بی‌حیا است.
۲۶. نیما وقت‌شناس است.
۲۷. نیما به‌دردنخور است.
۲۸. نیما جاذب انرژی‌های منفی است.
۲۹. نیما ارزشی برای موجودات زنده قائل نیست.
۳۰. نیما زشت‌صورت زشت‌سیرت است.
۳۱. نیما دنبال تایید و آفرین از دیگران به منزله‌ی نوشتن این لیست است.
۳۲. نیما فضول است.
۳۳. نیما دغال و حيله‌گر است.
۳۴. نیما عیب‌های خود را در دیگران می‌بیند.
۳۵. نیما پرسشگرِ وقیح است.
۳۶. نیما احمق است و اشتباهات خود را دائم تکرار می‌کند.
۳۷. نیما عاشقِ مخدرات است.
۳۸. نیما از زیر کار دررو است.
۳۹. نیما بی‌ملاحظه است.
۴۰. نیما دنبال غلط‌گیری املائی از دیگران است.
۴۱. نیما عاشقِ نصیحت است.
۴۲. نیما دعا‌های بیهوده می‌کند.
۴۳. نیما با پول هم‌هویت است.
۴۴. نیما از خدا و زندگی و همه‌چیز و همه‌کس طلبکار است.
۴۵. نیما می‌خواهد ملت و مردم از نوشتن لیست او یاد بگیرند.
۴۶. نیما دُرْدانه و عزیزِ عالم است.
۴۷. نیما مدعی حضور است.
۴۸. نیما ادای تسلیم در می‌آورد.

۴۹. نیما بددهن و یاوه گو است.
۵۰. نیما خشمگین است.
۵۱. نیما صبور نیست.
۵۲. نیما درباره‌ی همه چیز و همه کس قضاوت می کند.
۵۳. نیما همیشه حق با خودش است.
۵۴. نیما فقط به دنبال ادامه دادن این لیست است تا خودی نشان دهد.
۵۵. نیما یک هرزه است.
۵۶. نیما دنبال موش مردگی است.
۵۷. نیما از دینداری و ایمان بیزار است.
۵۸. نیما با دانش خود هم‌هویت است.
۵۹. نیما یک مسخره کن قهار است.
۶۰. نیما قانون جبران را دور می زند.
۶۱. نیما از شاگرد بودن واهمه دارد و همیشه استاد است.
۶۲. نیما با تیپ و هیکل و قیافه و ریش و سبیل و موی بلند هم‌هویت است.
۶۳. نیما از این که دختران زیادی او را دوست داشته باشند، ارضا می شود.
۶۴. نیما می خواهد دیگران از او یاد بگیرند و در زندگی خودشان از تجربیاتش استفاده کنند و از این فکر ارضا می شود.
۶۵. نیما تنبل و بیعار است.
۶۶. نیما هیچ کاری را محض رضای خدا انجام نمی دهد.
۶۷. نیما از گفتن اینکه به من استاد نگوئید و از من تعریف نکنید، لذت می برد، چون او ادای متواضع بودن را در می آورد و او یک دوروی کثیف است.
۶۸. نیما از اینکه در کانال پیامهای معنوی شناخته شود احساس شعف می کند.
۶۹. نیما با ساختن فکر های موهومی (مثل نجات انسانها، کمک کردن در شرایط خاص و...) در ذهن خود به هپروت می رود و این برای او به منزله‌ی دراگ و مواد مخدر است.
۷۰. نیما با سبک موزیکی که گوش می دهد هم‌هویت است و جز این را به شمار نمی آورد.
۷۱. نیما آیات قرآن، احادیث و هرگونه چیزی که به دین و مذهب مربوط است را پیشیزی به ارزش نمی شمارد.
۷۲. نیما مرد بودن را از جنس مونث برتر می داند.
۷۳. نیما مفت‌خور است.
۷۴. نیما بی‌مسئولیت است.
۷۵. نیما تقصیر را به گردن دیگران می اندازد.
۷۶. نیما دائما نگران است.

۷۷. نیما شکاک است.
۷۸. نیما یقین ندارد.
۷۹. نیما کافر است.
۸۰. نیما از اینکه این لیست به ضررش تمام شود می‌ترسد.
۸۱. نیما به عقیده‌ی دیگران احترام نمی‌گذارد.
۸۲. نیما شاکر نیست.
۸۳. نیما معذرت‌خواهی نمی‌کند.
۸۴. نیما لیست خود را با لیست خانم بهار مقایسه می‌کند.
۸۵. نیما سراسر ایراد است که هنوز خودش نمی‌داند.
۸۶. نیما ادعای اطاعت دارد، ولی نظر خودش را دخیل می‌دهد.
۸۷. نیما حتی به اندازه‌ی سگ وفا ندارد و دائم یادش می‌رود که اوّل بار از کجا استخوان خورده و قدردان مولانا و گنج حضور و استاد مقرب نیست.
۸۸. نیما مثل گاو می‌خورد و جوع‌البقر دارد.
۸۹. نیما می‌خواهد که آقای شهبازی برایش دست بزند.
۹۰. نیما توکل ندارد و اتفاقات و وقایع را در سرش پیش‌بینی می‌کند.
۹۱. نیما با اینکه هیپی‌وار زندگی کند و ظاهرش ساده باشد و انگار نه انگار همانیده است.
۹۲. نیما فکر می‌کند که خری است برای خودش، اما نمی‌داند که هیچ خری نیست.
۹۳. نیما در کارهایی که به او مربوط نیست دخالت می‌کند.
۹۴. نیما دائماً گول ذهنش را می‌خورد.
۹۵. نیما شهوتِ خواب دارد.
۹۶. نیما شکر و صبر دائم یادش می‌رود.
۹۷. نیما قدردانِ پدر و مادرش به اندازه‌ی کافی نیست.
۹۸. نیما می‌خواهد به زور این لیست را به صد برساند.

ولی من می‌دانم که نیما نیستم و من امتدادِ او هستم. میدانم که گوی خدا هستم و در چوگان او می‌دوم و او نیز در پی من می‌دود، گرچه که مرا می‌دواند. نقص دارم، چون «من» دارم. ولی بارها تجربه کردم که نقصم را دیدم و خدا کادو را باز کرد و گفت: برقصد و بخند و عشق کن که این شبِ دنیا، شبِ جشن و سرورت است. اقرار به نقص کردنم سبب شد که ببینم آنچه که نیستم، توسط آنچه که واقعاً هست.

می‌مالم این دو چشم که خواب است یا خیال
 باور نمی‌کنم عجب ای دوست کاین منم

آری منم، ولیک برون رفته از منی
چون ماه نو ز بدر تو باریک می‌تنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۷۰۸

می‌دانم که شناسایی برابر با آزادی است.

خواندنِ این نامه‌ام سبب شد که آینه‌ی یوسف، جمال را به من نشان دهد.

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی
وی آینه‌ی جمالِ شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره‌ی ۱۷۵۹

کافر نمیشوم هرگز، زیرا به نمی‌دانم‌های خود ایمان دارم...

با عشق و احترام.
-نیما از کانادا